



گوهر مقصود

(شرح واقعات مشروطیت)

زهرا میرخانی

شرح احوال مؤلف

می‌افتاد و عصر در تالیان بود. از صبح یکشنبه تا چهارشنبه در تالیان به زراعت می‌پرداخت. حاج زین‌العابدین نیلفروش، پدرزن او، خانهٔ ملکی پانچار را وقف اولاد کرد و داماد خود یعنی آقا سید عباس (پدر حاج سید مصطفی) را متولی آن ساخت. آقا سید عباس از آن پس شش ماه از سال را در تهران و شش ماه دیگر را در تالیان کنار املاک خود بوده است. قبر او در تالیان و قبر میر محمد خان در میشانک است.»

آقا سید عباس کبیر سه پسر داشته است: آقا سید مصطفی، آقا سید مرتضی و آقا سید مجتبی.

آقا سید مرتضی برغانی، خطاط بسیار مشهور، پدر روانشاد سید حسن میرخانی و روانشاد سید حسین میرخانی است. این دو هنرمند بزرگ نیز چون پدر از نامورترین استادان خوشنویسی در تاریخ خطاطی ایران و صاحب مکتب در این هنر و بنیانگذار انجمن خوشنویسان هستند.

آقا سید مصطفی میرخانی^۱ اهل و ساکن تهران بود. وی به علت وفات همسرانش، مجموعاً سه بار ازدواج کرد. از نخستین همسر، خداوند پسری به او داد به نام سید ذبیح‌الله که بعدها دکتر در طب شد و شفاء‌الدوله لقب گرفت.

پس از فوت مادر سید ذبیح‌الله، آقا سید مصطفی با دوشیزه فاطمه شیرازیان، دختری از خانواده‌ای اهل شیراز اما مقیم تهران، ازدواج کرد و خدا از این همسر نخست محمد و سپس احمد (آیه‌الله میرخانی) را عطا کرد، اما این مادر مهربان هم پیش از آنکه محمد به مدرسه پا بگذارد، به رحمت ایزدی پیوست.

آقا سید مصطفی، سومین و آخرین همسر خود دوشیزه خدیجه کرباسچی را به خانه آورد که جواد حاصل این ازدواج است که او بعدها بازرگ بانک ملی شد و اکنون دورهٔ بازنشستگی را می‌گذراند و تنها فرزند بازماندهٔ آقا سید مصطفی و فاضل و خوشنام و فوق لیسانس زبان و ادبیات فرانسه است.

از آقا سید مصطفی یک سفرنامه و یک دیوان کوچک شعر، باقی مانده است که ان‌شاءالله بزودی چاپ و منتشر خواهد شد. شعر او متوسط و اغلب در منقبت اهل بیت است اما سفرنامه‌اش بسیار خواندنی است و گذشته از اینکه از جنبهٔ تاریخی در روشن‌تر کردن برخی از زوایای

سید مصطفی حسینی برغانی با چهل و هفت پشت از سادات علوی نژاد به فخر عباد، ذوالثقات، سید الساجدین و زین‌العابدین، حضرت امام علی بن حسین بن علی بن ابی‌طالب (علیهم السلام) می‌رسد. این ترتیب طبق شجره‌نامه‌ای که در اوراق و اسناد ایشان یافته شد، چنین است:

«سید مصطفی بن عباس بن جبرائیل بن محمد بن محمد ابن محمد بن آقاییک بن زمان بن داود بن علاء‌الدین بن حسن بن فتحعلی بن ابراهیم بن ابوطالب بن مسلم بن صفر ابن ابوطالب بن فاضل بن نجم‌الدین بن محمد بن علاء‌الدین بن جمال‌الدین بن فخرالدین بن شرف‌الدین بن علاء‌الدین بن محمد بن شمس‌الدین بن تقی بن نظام‌الدین ابن تقی بن کمال‌الدین بن حسین بن باقر بن علی بن محمد ابن احمد بن صفر بن فاضل بن شمس‌الدین بن قاسم بن یوسف بن معز‌الدین بن علی بن محمد بن حسین بن حضرت امام زین‌العابدین بن حضرت امام حسین بن حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام.»

اجداد او از احفاد میر محمد خان، جدّ اعلای سادات میرخان و میرخانی بوده‌اند.

پدرش آقا سید عباس، مشهور به «سید عباس کبیر»، واعظ و اهل منبر بوده و شش ماه از سال یعنی بهار و تابستان را در تالیان برغان اقامت داشته است و شش ماه دیگر را در تهران. در بهار و تابستان هم هر هفته صبح پنجشنبه برای وعظ به تهران می‌آمده و صبح شنبه به تالیان باز می‌گشته است.

آیه‌الله آقا سید احمد طالقانی (پدر جلال آل‌احمد) دربارهٔ او نقل کرده است که می‌گفت:

«آقا سید عباس قاطری داشت که صبح پنجشنبه با آن از تالیان راه می‌افتاد و عصر در تهران بود. شب جمعه و روز جمعه را در تهران و در مجالسی که دعوت داشت منبر می‌رفت و صبح شنبه دوباره از تهران راه

* این اثر به تازگی از سوی مرکز نشر میراث مکتوب منتشر شده است.

هنگام حدود هیجده ساله بوده است، همراه مادر خوانده خود خدیجه خانم و آقا سید جواد برادر خردسال خویش به کربلا و نزد پدر می‌رود، اما پدر کمتر از یکسال بعد در سال ۱۳۰۹ شمسی به رحمت ایزدی می‌پیوندد و او را در نجف اشرف به خاک می‌سپارند و هر سه به تهران بازمی‌گردند.

سیر سنوی زندگی آقا سید مصطفی میرخانی

تولد	حدود ۱۲۵۲ ش
ازدواج اول	حدود ۱۲۷۲ ش
ازدواج دوم	۱۲۸۱ ش
ورود به دوره اول مجلس شورا	۱۲۸۶ ش
هجرت به مشهد	شهریور ۱۲۸۷ ش
ازدواج سوم	حدود ۱۳۰۰ ش
هجرت به نجف اشرف	۱۳۰۸ ش
وفات (در نجف)	۱۳۰۹ ش

گوهر مقصود (شرح واقعات مشروطیت)

آقا سید مصطفی، شرح لحظه به لحظه سفر خود و حدود ده تن همسفران خویش را با گاری پُست نگاشته است و تمام مشکلات و مراحل و منازل و قهوه‌خانه‌ها و کاروانسراها و قصبات و شهرهای بین راه، اقامت در مشهد و بی‌خانمانیها و گرفتاریها و دیدارهای خود در این شهر، عادات و آداب و رسوم و خرافات گروهها و طبقات مختلف اجتماعی و خصلتهای مردم مشهد و زوآر، همچنین ستمهای عمده حکومت استبداد به مردم و اجحاف مردم به یکدیگر و ستم‌پذیری برخی اقشار و بخشی از وقایع تاریخی دوره محمد علی شاه در تبریز و تهران و مشهد را با دیدگاهی منقدانه - یا بهتر بگوییم از دیدگاه تیره و تلخ یک انسان آواره ستم‌دیده - به قلم آورده است.

سید مصطفی اگر چه ادیب نیست اما نثر او، در همان حال که نشان دهنده بی‌رمق شدن نثرهای مطنطن دوره قاجار و حرکت به سوی کمال‌رهایی و سادگی است، هنوز از ساختار نثر کلاسیک کاملاً رهایی نیافته است.

او علاوه بر استفاده از شعر فارسی و عربی به سبک گلستان و کلیله و یا بهتر بگوییم به سبک منشآت قائم‌مقام و زنبیل فرهادمیرزا و منشآت امیرنظام گروسی، جای جای عنان نثر را به دست سجع می‌سپارد. با وجود این، تنه اصلی نثر او در سراسر کتاب بر ساده‌نویسی استوار است.

پاره‌هایی از سفرنامه آقا سید مصطفی

«... نزدیک قدرت‌آباد، نهری بود و پلی داشت خراب و باریک. جنب آن پل، سرازیر بود.

تاریک تاریخ مشروطیت خالی از فایده نیست، در زمینه آشنایی با عادات و آداب اجتماعی حدود صد سال پیش تهران و برخی دیگر از ولایات ایران نیز منبع مفیدی به شمار می‌رود. سفرنامه سید مصطفی سمسار شرح سفر یا - بهتر گفته باشیم - شرح فرار او پس از بمباران مجلس به دستور محمد علی شاه قاجار به مشهد مقدس است.

پس از غائله بمباران، او که نماینده صنف سمسار از تهران بوده است، از ترس تعقیب ایادی محمد علی شاه سی و چهار روز خود را در خانه زندانی می‌کند و چون درمی‌یابد که در تهران امنیت نخواهد داشت، با گاری پُست به طور ناشناس به مشهد می‌گریزد؛ شهری که پیش از او سید محمد طباطبائی را به آنجا تبعید کرده بودند، چنانکه مرحوم بهبهانی یکی دیگر از سران منتقد مشروطه خواه را به کرمانشاه.

این سفر در شعبان سال ۱۳۲۶ برابر با شهریور ۱۲۸۷ انجام یافته است. آقا سید مصطفی، پس از هفتاد و دو روز، در آبان ۱۲۸۷ از مشهد به تهران بازگشت و غائله محمد علی شاه به پایان رسید، اما آقا سید مصطفی به مجلس دوم راه نیافت و ناگزیر همراه با پدر مرحوم مهندس بزرگان (نخست وزیر دولت موقت) نخستین کارخانه مدرن ایران را که یک کارخانه صابون‌پزی بود، در تهران بنا نهاد، ولی طولی نکشید که تنگ‌نظران عقب‌مانده و حسود، در دهان عوام‌الناس انداختند که این کارخانه در ساخت صابون از بیه‌خوک استفاده می‌کند، و کارخانه متوقف شد.

آقا سید مصطفی، چندی بعد، به تنهایی در حوالی میدان شاپور سابق (میدان وحدت اسلامی امروز) یک کارخانه چوب‌بری دایر کرد (بعدها آقا سید مصطفی اقدام به سفر کربلا می‌کند و پیش از سفر، این کارخانه را می‌فروشد). طولی نکشید که همسر دوم او از جهان رخت بربست و آقا سید مصطفی با همسر سوم خود، خدیجه خانم کرباسچی، حدود سال ۱۳۰۰ شمسی ازدواج کرد.

در سال ۱۳۰۷ شمسی، آخرین فرزند آقا سید مصطفی، یعنی آقا سید جواد، به دنیا می‌آید و آقا سید مصطفی که دیگر اواخر عمر را می‌گذراند، زن و فرزندان را (به دلیل حفظ عمامه از هجوم رضاخانی) در تهران می‌گذارد و خود به کربلا می‌رود، اما در آنجا بیمار می‌شود و پیام می‌فرستد که خانواده نزد او بروند.

دو برادر بزرگتر که اولی (ذبیح‌الله) در این هنگام طیب شده و زن گرفته بود و فرزند داشت و مستقل زندگی می‌کرد و دومی (محمد) مشغول تحصیل بود، در تهران باقی می‌مانند و آقا سید احمد که در این

سفرنامه

گوهر مقصود

خاطرات سیاسی و اجتماعی دوره استبداد صغیر

تألیف

آقا سید مصطفی میرخانی (میرخانی)

(۱۲۷۲-۱۳۵۰ ه. ق)

نماینده دوره اول مجلس شورای ملی

برگوش

زهراسیرخانی

در آن سرازیری اسب، گاری را برداشت. سورچی نتوانست جلوگیری نماید. پای یک اسب در مال‌بند گیر کرد و سه اسب دیگر گاری را می‌بردند. با آن حال، گاری به سر پل باریک و خراب رسید. همگی از حیات خود دست شسته و به مرگ دل بستیم...»

«... در نیشابور، راه عبور ما از کنار خندق شهر بود. قدری کنار خندق آمدیم، به دروازه دیگر شهر رسیدیم. جمعیت بی اندازه از بیرون شهر به طرف آن دروازه عبور و مرور داشتند که در واقع محل تعجب بود. قدری آمدیم، به قبرستانی رسیدیم که در آن بعضی چادر زده و فرش کرده و چراغ بسیار روی قبرها گذارده بودند و به عبادت و خیرات مشغول بودند. در حقیقت، برای مرده‌های طهران بسیار تأسف خوردم که بعد از ایام تعزیه نلاله، دیگر کسی به یاد آنها نیست. باقیمانندگان ایشان به قسمی ایشان را فراموش می‌کنند که گویی اینان از نژاد آنان نبوده‌اند. بعلاوه، در هر نقطه که اموات خود را دفن می‌کنند، ده سال نمی‌گذرد که قبر آن بیچاره یا مبرز است یا حمام، و مقبره سعادتمندان ایشان بزودی یا پارک خواهد شد یا قمارخانه و شیره‌کش خانه...»

«... غرة شوال المکرم ۱۳۲۶: صبح غرة شوال المکرم که روز مبارک و عید فطر مسلمانان بود، از حرم [حضرت رضا علیه‌السلام] بیرون آمدم، به خاطر آمد در اعیاد ماضیه و ایام شریفه که در طهران بودم، شرف‌اندوز حضور مبارک علما و بزرگان بودم و امروز که حضرت مستطاب بندگان حجة الاسلام، قیلة الانام، آقای آقا سید محمد طباطبائی - مد ظله العالی - چون در، در گنجینه صدف، در زاویه شهر ارض اقدس [مشهد] منزوی و چون آفتاب در بیت الشرف منجلی است، حضور مبارکش را مغتنم دانسته، شرفیاب باشم. پس، به طرف خانه ایشان که در گندم‌آباد بود، روانه شدم و مرا عقیده چنان بود که از کثرت جمعیت، به عسرت شرفیاب خواهم شد. چون به در خانه رسیدم، آن را بسته یافتم. دق الباب نمودم، گماشته ایشان امیرزا محمد در را گشود. داخل شدم، گفتم امروز عید است، مردم می‌خواهند به زیارت آقا برسند، شما در را بسته‌اید؟ گفت حضرت مستطاب آقا به موجب کسالت مزاج در اندرون پس از ساعتی حضرت آقا تشریف آوردند... پرسش احوالم فرمودند، تشکر کردم و حمد بجای آوردم. تا قریب به ظهر به صحبت مشغول بودیم. در این مدت زیاده از هشت نفر به دیدن آقا نیامدند.

آن شخص محترم که در نزدم بود، قدری مرا پژمرده و حالم را افسرده دید، استفسار کرد، گفتم: دلنگی من از کج رویهای روزگار است زیرا که در تمام ایران که وطن ما بینوایان است و مسکن ما بیچارگان، کسی را که بتوان از غیرتمندان ابناء وطن شمرد و در جوانمردی گوی سبقت از همگان ربود، دو سه نفر بیش نبود که اول آنها همین سید جلیل است که در نگاهداری مسلمانان از بذل مال و جان دریغ نفرمود و در میان روحانیون این ملت، در خدمت به شریعت و نگاهداری امت بر تمام علما و بزرگان سبقت جست.

به خاطر دارم در سته گذشته و سنوات ماضیه، در طهران اگر

می‌خواستیم به عتبه مقدسه این سید بزرگوار برسیم، از کثرت ازدحام و بسیاری جمعیت، ممکن نبود. این مردم کوفی صفت، زمانی که این سید بزرگوار بر مسند عزت نشسته بود، خاک آستانه او را چون توتیا بر دیده می‌کشیدند؛ امروز که برای نگاهداری آنان از بذل مال و جان دریغ نفرموده و صدمات و زحمات و بلیات برای مردم از دولتیان کشیده و سختی‌ها دیده تا آنجا که قوم بدتر از یزید، او را تبعید نمودند و از طهران به خراسان آوردند، عوض آنکه گردش مجتمع شوند و به خدمتش کمر بندگی دریندند و آن منادی اسلام و علمدار مشروطیت و حریت را به ریاست برگیزند و حقوق مغضوبه خود را دریافت دارند، امروز در خانه‌اش به قسمی بسته که گویی چون در غار رسول، عنکبوت، تار مستترت کشیده و مرغ خیال در زوایایش لانه گذاشته و خانه ساخته. امروز که عید است، مرا گمان آن بود که مردم خراسان در آستان این سید عالمان و نگاهدارنده ایرانیان، چون ذره در اطراف خورشید و چون هاله گرد ماه، انجمن کرده باشند. حال، می‌بینیم این بی‌حقیقت مردم و این بی‌صفت ملت، از ترس دولت، دست بیعت از او گرفته و مانند حضرت مسلم او را غریب گذاشته‌اند. چه بی‌صفت مردمی و چه بی‌حقیقت قومی هستیم ما...»

پی‌نوشت:

۱. نام و تصویر آقا سید مصطفی (میرخانی) در کتابهای تاریخ مشروطیت از جمله در تاریخ مشروطیت، تألیف احمد کسروی و تاریخ بیداری ایرانیان تألیف ناظم‌الاسلام کرمانی، در جمع نمایندگان مجلس اول آمده است.

الفعل قبل و تدحلت باحد المکین نام المک انما
 و هو انه اذا کان ظهراً له مطلقاً محمولاً
 کان کمال الوجود یخرج لا یزایه. ثانیاً نقول ان
 یفعل ما فعل لم یکن تام الوجود و سارضه معارض
 نقول ان فعل ما فعل لعله و سبب کمال الوجود
 فکمال الوجود کمال الوجود کمال الوجود کمال الوجود
 محض محض اول محض محض اول محض محض اول محض
 اشاره الی التامیه الوجود من غیر لغات الخلق
 و هو کمال المفعول من المصحة اشاره الی التامیه
 مع اللغات الی اللغات و هو کمال المستأنف من الخلق
 و سار و سبب و فی الترتیب هموم و حضور و لا یفعل
 من ههنا... ثانیاً قبل ما کان لم یزل محتاراً
 ما فی طریق الامکان تکلیف ما کان العالم اولیاً ان
 الاذلی غیر محتاج الی الفاعل اذ هو فی الوجود لیرا ان فی
 توهم الوجودات کما ان الیه ما کان لها فاعل فان
 الفاعل من حیث هو فاعل ان ثانیاً الی المفعول ثانیاً
 بالغات و الوانیه حیث ان مقدم ذات المفعول بالحق
 ان دنیا و هو فی الوجود فان المفعول من حیث هو مفعول
 محض الی یکن اولیاً و الاذلی من حیث هو اولیاً
 لا یکن مفعولاً فان المفعول الاذلی من حیث هو